

دراسة مقارنة مفاهيم العشق العذري في قصتي الشيخ صنعان وسلامة القس

د. علي محمد مؤذني

أستاذ في قسم اللغة الفارسية وآدابها

جامعة طهران، إيران

moazzeni@ut.ac.irvsdm

د. علي رضا إمامي

أستاذ في قسم اللغة الفارسية وآدابها

جامعة طهران، إيران

بشرى عبارة

طالبة دكتوراه في قسم اللغة الفارسية وآدابها

جامعة طهران، إيران

bsh.sy16@gmail.com

الملخص:

كما يشير العنوان فإنّ المقالة تدور حول المقارنة بين قصّة الشيخ صنعان الفارسيّة وسلامة القس العربيّة. بعد دراسة قصّة الشيخ صنعان والبنيت المسيحيّة تبين وجود عناصر الحب العذري فيها، وأنّها ملائمة جدًّا للمقارنة بينها وبين قصّة سلامة القس. قمنا بدراسة القصّتين من حيث المضمون وموضوعات الحب العذري مع مراعاة خصائص هذا النوع من الحب لما له من أهميّة في البحث الأدبي خصوصًا الغزل وصلة الحب العذري بالحب الإلهي، لذا فإنّ كشف أوجه الاختلاف والتشابه بين القصّتين للوصول إلى الاختلافات الفكرية والثقافية والمذهبية السائدة في ذلك الوقت، سيلفت انتباه الباحثين في هذا المجال إلى إمكانية دراسة قصص الحب بنظرة جديدة ومقارنتها مع نظيراتها في ضوء الحب العذري. الكلمات الرئيسية: قصّة الشيخ صنعان وسلامة القس، العشق العذري، منطق الطير، أبو الفرج الأصفهاني (الأغاني)

المقدمة:

تعد قصّة الشيخ صنعان وسلامة القس من أشهر قصص الحب العذري والصوفي في الأدبين العربي والفارسي. الموضوع الأصلي للقصّتين هو الحب العذري والعتيف الذي يناله ويستلذ به الحبيب عند رؤية و لقاء محبوبه. إنّ الفكرة التي تتضمّن قصّة الشيخ صنعان هو أنّ النّساء ساحرات وخادعات للرجال، إلّا أنّ عطار قد ساهم بتغيير هذه الفكرة إلى فكرة أخرى مفادها أنّ عشق النّساء هو عشق ظاهري وعبرة عن اختبار لقلب العابد والزّاهد والعارف العاشق ولا يشير إلى الحقيقة إلّا إذا عبر من بوابة الظّاهر لأنّ الظّاهر هو جسر الحقيقة، وقد يكون الشيخ صنعان وسيطًا غير مرئي للفتاة للوصول إلى الحقيقة. وبهذا الشّكل فإنّ قصّة عبدالرحمن النّاسك قد قدّمت القس وسلامة بنهج وأسلوب جديد،

وكان كل التركيز على العشق العفيف والعذري واللقاءات بين العاشقين وعلى قوة الإرادة وعفة وحكمة عبدالرحمن الناسك بالرغم من أن الرواة لم يؤكدوا على هذه النقطة. وكان التركيز أيضا على نقطة أنه وبالرغم من أن الحب الجسدي والشهواني له سحر وجاذبية قوية، فإن العفة قد هيمنت على الشهوة، وذلك سببه أن الحب العذري أعلى وأعلى من جاذبية وشهوة الجسد، حتى لو كان البعد والفراق من نصيب المحبان.

مقاله به عنوان

بررسی تطبیقی مضامین عشق عذری در داستان شیخ صنعان و سلامه القس

محمد علی موذنی^۱ بشری^۲ عباره علی رضا امامی^۳

چکیده

این مقاله چنان که از عنوان آن بر می آید تطبیق و مقایسه ای است بین شیخ صنعان و سلامه القس است، بررسی مضامین داستان شیخ صنعان و دختر ترسا نشان می دهد که این داستان دارای ویژگی های عشق عذری است و شایستگی مقایسه با داستان سلامه القس را دارد. این دو داستان را از حیث مضمون و موضوعات عاشقانه و با توجه به ویژگی های عشق عذری در ادبیات غنایی و پیوند عشق عفيف (مجازی) با عشق الهی (حقیقی) در ادبیات عرفانی بررسی کرده ایم.

آشکار ساختن شباهت ها و تفاوتها ی میان این دو داستان برای دسترسی به تفاوت های فکری فرهنگی و مذهبی حاکم در آن زمان توجه محققانی را که در این زمینه فعالیت دارند جلب می کند تا منظومه های عاشقانه را بار دیگر با نگاهی نو مورد بررسی قرار دهند و با نظایر آنها در پرتو عشق عفيف مقایسه کنند.

کلید واژه : داستان سلامه القس و شیخ صنعان، عشق عذری، منطق الطیر، أبو الفرج الاصفهانی (الآغانی).

مقدمه : داستان سلامه القس و شیخ صنعان از بزرگترین داستان های عشق عفيف در ادبیات عربی و فارسی است درونمایه اصلی در دو داستان عشق عفيف است که عاشق هنگام دیدار و ملاقات معشوقه از آن لذت می برد.

^۱ استاد دانشگاه تهران گروه زبان و ادبیات فارسی تهران ایران moazzeni@ut.ac.ir

Professor at Tehran University, Persian Language and Literature Department, Tehran, Iran.00989123270316

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ایران bshr.sy16@gmail.com

PhD Student of Persian Language and Literature of Tehran University, Iran 00989198878348

^۳ استاد یار دانشگاه تهران گروه زبان و ادبیات فارسی تهران ایران

Assistant Professor of Tehran University, Persian Language and Literature Department, Tehran, Iran00989123855064

مضمونی که در داستان شیخ صنعان وجود دارد این است که زنان دلربا و فریبنده اند اما این مضمون نزد عطار به مضمون دیگری مبدل گشت و آن این که عشق زنان مجازی است و عبارت از آزمون دل عاشق عارف و زاهد عابد است، و به حقیقت اشاره ای نمی کند مگر این که از درگاه مجاز عبور نماید زیرا مجاز پل حقیقت است ممکن است شیخ صنعان واسطه ای از در غیب برای دختر بوده تا به معرفت برسد. داستان عبدالرحمن ناسک این گونه است قس، سلامه را به نگرشی جدید رساند اگر چه راویان براین نکته تاکید نکردند بلکه تمامی اهتمام برعشق عفیف پاک و دیدارهایی که دو عاشق را به هم می رساند و بر توان اراده و زهد نزد عبدالرحمن ناسک بود و این که زهد و عفت بر عشق حسی چیرگی دارد هر چند فریبندگی آن بیشتر باشد و عشق عذری از فریبندگی های حسی بالاتر و والاتر است حتی اگر دوری و جدایی بهره ی دو عاشق گردد.

پیشینه تحقیق

داستان شیخ صنعان مورد توجه واهتمام بسیاری از پژوهشگران بوده است، به عنوان مثال : کتاب منطق الطیر عطار، منطق الطیر به تصحیح محمی شفیعی کدکنی، کتاب قصه شیخ صنعان و دختر ترسای جلال ستاری و بسیاری از پژوهشگران دیگر در این زمینه به پژوهش پرداخته اند. اما داستان سلامه القس به اندازه داستان شیخ صنعان مورد بررسی قرار نگرفته و کمتر در این باره تحقیق شده است. مثلاً در کتاب الحب العذری نشاته و تطوره احمد عبدالستار الجواری، والاغانی أبو الفرج الأصفهانی کمی به آن پرداخته اند و اشاراتی نموده اند. در واقع می توان گفت تا به الان مقایسه ای بین این دو داستان انجام نداده است، به همین دلیل مقاله حاضر به مقایسه داستان شیخ صنعان و داستان سلامه القس بر اساس عشق عفیف و عذری پرداخته است.

داستان سلامه القس

زمان و مکان وقوع ماجراها

این داستان در دوران اموی (۴۱-۱۲۳هـ) اتفاق افتاده است، عبدالرحمن فرزند ابی عمار الحبشی الناسک، سال وفات او معلوم نیست، اما بنا به حوادث تاریخی و سیر داستان می توان گفت که ناسک به سال ۸۳ هـ ق و سلامه به سال ۱۳۰ هـ ق فوت کرده است؛ لذا تفاوت سنی میان هر دو عاشق حدود ۴۷ سال بوده است. مکان جغرافیایی داستان سرزمین عربستان مکه و مدینه است.

خلاصه داستان: عبدالرحمن ناسک به تقوا و زهد و عبادت معروف است و از قاریان قرآن و راویان حدیث در عصر اموی بوده است. کاری و خدمتی جز آیین و عبادت نداشته به همین دلیل مردم شهر او را "قس" کشیش خوانده اند. سلامه یکی از دو رگه های مدینه است که در این شهر پرورش یافته و قرآن را خوانده و شعرها را روایت کرده است. او یکی از کنیزان و آوازخوانان سهیل بن عبدالرحمن است. روزی ناسک از کنار خانه سلامه رد می شد، به طور تصادفی صدای نوازندگی او را می شنود؛ صدای خوش و دل پسندی از آن می شنود و کنار در خانه اش برای شنیدن آواز، می ایستد.

ارباب سلامه او را مقابل در خانه اش در حالی که گوش می کرده می بیند و او را به داخل خانه دعوت می کند تا صدای سلامه را از نزدیک بشنود. قس نمی پذیرد و ابراز شرم می کند؛ ارباب به او گفت: تو را در جایی قرار می دهم که صدا را بشنوی اما نبینی و او شما را نیز نمی بیند. گفت: اگر اینچنین باشد می پذیرم، پس وارد خانه می شود و در جایی که بتواند صدا را بشنود می نشیند. وقتی مدت گوش دادن طول کشید، ارباب به او گفت: می خواهی او را به تو نشان دهم؟ قیس نمی پذیرد. ارباب به او اصرار می کند تا سلامه را در مقابل او آورد.

سلامه در حالی که چنگ می زند و آواز می خواند، وارد مجلس می شود و از اولین دیدار شیفته همدیگر می شوند. کم کم راز عشق آنها بر ملا می شود و لقب قس به سلامه می چسبد، و سلامه القس لقب می گیرد. عشق سلامه در دل قس شعله ورتز می شود. و عواطف و احساسات او را فرا می گیرد، این عشق از سلامه یک شاعر غزل سرای چیره دست می سازد. شعر می سراید و به معشوقه اش اهدا می کند و سلامه آن شعر را می نوازد، از این رو بر زیبایی شعر عاشق نرمی صدای معشوق افزوده می شود.

روزها می گذرد، لاغری در بدن قس آشکار زیرا عشق او عشق خوشگذرانی و هوس نیست بلکه عشق تأمل زیبایی همراه با عفت و پاکی است. از سوی دیگر، عشق سلامه به قس فراتر از گذشته است. هر گاه به او نزدیک می شود، احساس دوری از سوی او می کند، حالشان به همین ترتیب است که همدیگر را می بینند و حرف می زنند. شعر برای او می سراید و او می نوازد.

شور عشق و عاشقی عاطف و دل سلامه را به جوش می آورد و آرزو داشت که روزی قس او را بغل کند، اما هر گاه او را می بیند بزرگوار می شمرد و احساس می کند که او حجاب و مانعی میان او عشق خود است. عشق به اوج خود می رسد که سلامه شبی به او می گوید: به خدا من تو را دوست دارم، او گفت: من نیز به خدا! تو را دوست دارم، پس به او گفت من می خواهم تو را در آغوشم بگیرم و تو را ببوسم، او گفت: من نیز همین طور می خواهم، او گفت: پس چه مانع می شود و موقعیت فراهم آمده است. او گفت: آنچه مانع من است آن است که از عشق تو در دنیا لذت ببرم و در آخرت رنج خواهم برد، و در روزشمار در برابر ساحت الهی دوستان دشمن خواهیم بود، که خداوند آنها را در قرآن فراخواند: "الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين". (الزخرف آیه ۶۷) و من دوست ندارم، دوستی و محبت میان من و تو به دشمنی تبدیل شود؛ پس او را به حال خود رها کرد و شعر گفت. سپس به حال اولیه خود برمی گردد و به عبادت و زهد و گوشه نشینی که زندگی خود را وقف آن کرده ادامه می دهد. سلامه نیز به مدینه برمی گردد و دیری نمی گذرد که یزید بن عبدالملک او را از اربابش می خرد و به شام منتقل می کند و همان جا به دیار ابدی می شتابد و دفن می شود و داستان به جدایی این هر دو عاشق پایان می یابد.

تحلیل داستان: این داستان از لحاظ ویژگی های عشق عذری فاقد چند ویژگی از جمله: وجود حریف و رقیب؛ لودهنده یا ملامتگران، بازدارنده، تلاش مجدانه برای دیدار معشوق یا طلب وصال، تحمل سختی های و گرفتاری هاست. علی رغم آن، داستان

بیشتر به داستان زاهد زاهدانه شبیه است و یکی از انواع داستان های عشق عذری به حساب می آید. و مهم ترین ویژگی های آن عفت و راستگویی، است. و به یاد داستان های یوسف و زلیخا و غیره می اندازد. آغاز عشق ناسک از راه شنیدن صدای معشوقه همراه تأمل است. شنیدن یا سماع چه نزد عرفا و چه ادبا جایگاهی دارد، ولی آنچه برای ما مهم است نزد شعرا، زیرا سماع نزد عرفا حالات و مراتبی دارد، لذا منظور من همین جاست گفته ی بشار بن برد (۹۶-۱۶۸ ه.ق) :

يا قوم أذني لبعض الحي عاشقة و الأذن تعشق قبل العين أحيانا^۴

ترجمه : ای مردم، حس شنوایی ام به برخی از دختران محله عشق می ورزد، گاهی گوش قبل از چشم عشق می ورزد.

آغاز عشق اینجا عبارت از تجلی زیبایی ظاهری است، زیرا عبدالرحمن ناسک مردی عابد و زاهد است.

قس برای پنهان کردن راز عشق کوشید اما شور عاشقی بر او غلبه کرد، و بعد از ابراز دلپسندی به معشوق به ویژه بعد از نشستن معشوق کنار او در حالی که آواز می خواند. سلامه هم نتوانست عشق خود را پنهان کند؛ لذا عشق برملا شد و لقب قس را می گیرد و نام داستان به طور کل به نام او (معشوق) می شود برعکس عاشقان عذری که داستان به نام (عاشق) است. اینجا مضمون "برملا شدن راز عشق" مشاهده می شود؛ همین مضمون ما را به مضمون دیگری می کشاند و آن "ریشه دار شدن تدریجی عشق به امروز زمان" بر اساس نقش مایه داستان، لذا عشق عاشق به طور تقابلی با معشوق شعله ورتر می شود و او را از ناسک زاهد به شاعر غزل سرای چیره دست تبدیل می کند که به واسطه زاهد به شاعر غزل سرای چیره دست تبدیل می کند که به واسطه آن توانست عشق خود را نسبت به معشوق در ابیات زیر چنین توصیف کند :

أهابك أن أقول بذلت نفس ولو أني أطيع القلب مالا
حياء منك حتى سل جسمي و شق علي كتمانِي و طالا^۵

ترجمه : تو بزرگتر از آنی که می گویم؛ جانم را برای تو نثار کردم، و اگر دلم را اجابت کنم می گفت : آن قدر از تو خجالت کشیدم که تا بدنم علیل شد، پنهان کردن راز عشق طولانی شد و مرا رنج و آزار داد. عاشق به دیدار معشوق اکتفا می کند و راویان اشاره نکرده اند که ناسک تلاش برای وصال سلامه یا خریدن او از ارباب نموده است. شاید به دلیل همجواری و دیدار پیوسته با همدیگر، طلب وصال را فراموش کرد؛ همانطور که عشاق عذری برای وصال معشوق تلاش نمی کنند مگر رقیبی یا خطری که عشق آنها را تهدید می کند. اگر چنین نیست دغدغه در وجود علت دیگری به ذهن ما می رسد و آن فقر و فلاکت یا تفاوت های طبقاتی است. به همین دلیل عاشق به دیدار و نشستن با معشوق کفایت کرد. باید گفت که رفتار معتدل ناسک معشوق را متحیر نمود زیرا همه

^۴ به نقل از اصفهانی، الاغانی بی تا، ج ۶، ۲۴۲

^۵ همان، ج ۸، ۳۲۵

فکر و خیال معشوق وصال است، برعکس عاشق که عشق او را عشقی تأملی است، لذا ملاحظه می‌کنیم آن زمانی که عاشق سرکشی و طغیان عشق را بر خود چیره یافت با خود گفت:

ألا قل لهذا القلب هل أنت مبصر و هل أنت عن سلامة اليوم مقصر

ترجمه: هان! به این دل بگو که آیا تو دارای بصیرت هستی، و آیا امروز از عشق سلامه کوتاه خواهی آمد

داستان شیخ صنعان

زمان و مکان وقوع ماجراها

اگر این فرض را درست بگیریم که این داستان در عصر عباس اتفاق افتاده است، عبدالرزاق بن همام الصنعانی در ۲۱۱ هـ. ق وفات کرده است، دختر ترسای روم قبل از وفات شیخ صفان به روایت عطار دنیا فانی را وداع کرد.

مکان جغرافیایی داستان از سرزمین عربستان "کعبه" تا سرزمین روم "دیر کشیش" را در بر می‌گیرد.

خلاصه داستان

شیخ صفان در کعبه معتکف است و چند شب پیوسته خواب می‌بیند که در روم است و در مقابل بتی سجده می‌کند. پس رؤیای خویش را با مریدان در میان می‌گذارد و به سرزمین روم می‌روند، تا راز این خواب را آشکار کنند؛ پس از اینکه سراسر روم را می‌گردند، به منظره بر می‌خورند که دختر زیبا و روحانی صفت سر از پنجره بیرون کرده است. چون شیخ به او می‌نگرد و دختر برقع از روی خویش کنار می‌زند، شیخ به شدت عاشق وی می‌شود. شیخ چنان محو جمال و دلبری دختر ترسا می‌شود که از بسیاری شیفتگی، دهانش باز می‌ماند و همه روز چشم از منظر برنمی‌دارد. مریدان وی را نصیحت می‌کنند، اما شیخ که دل از دست داده است می‌گوید: عشق آن زیبا عذار چنان عقل و دلم را ربوده که نمی‌توانم و نمی‌خواهم جز به محراب رویش رو کنم.

آن شب تیره چنان بی‌قرار می‌شود که از سوز درون به خدا می‌نالد، و می‌گوید: خدایا تو خود آگاهی که تمام عمر شب‌ها به ریاضت و پرستش تو گذرانده‌ام، اما هرگز شبی به درازی امشب بر من نگذشته است. هر شب از عشق تو دلم گرم و روشن بود اما امشب سراسر وجودم می‌سوزد. بعضی مریدان وی را سخت ملامت می‌کنند، اما شیخ می‌گوید: پشیمان از اینم که از این پیش‌دل به مهر چنین ماهرو نبسته‌ام. چون مریدان یقین می‌کنند که پند ایشان در شیخ در نمی‌گیرد، او را به حال خود رها می‌کنند و بر می‌گردند.

شیخ دگر بار خلوت ساز کوی یار می شود و حدود یک ماه در آنجا مقیم می ماند و به زاری و نیاز می پردازد تا اینکه دختر از عشق وی باخبر می شود. دختر ترسا در حالی که خود را به نادانی زده است از شیخ می پرسد که چرا در کوی ترسایان پناه آورده و شیخ به دختر ابراز عشق می کند. دختر ترسا به وی طعنه می زند که پیری چون او باید در فکر کافور و کفن باشد، ولی شیخ اصرار می کند و دختر را مورد آزمون قرار می دهد. شرط وصال را انجام دادن چهار کار قرار می دهد: سجده بر بت، سوزاندن قرآن، نوشیدن خمر و دست از ایمان شستن.

شیخ نوشیدن خمر را می پذیرد؛ دختر راستی او را در گرو شستن دست از ایمان می داند و او را درون خانه می برد؛ در خانه شیخ از دست دختر جام می گیرد و مست می شود و می خواهد که دست در گردن وی آویزد، اما دختر می گوید: اگر آروز داری که یار تو باشم باید چون من ترسا شوی، شیخ در اوج مستی اظهار آمادگی می کند که در پیش بت، قرآن بسوزاند و دختر به راستی شیخ در عشق اقرار می کند. خبر به ترسایان می رسد، او را به دیر می برند و شیخ خرقه خویش می سوزاند و زنار می بندد و با اقرار به عظمت عشق از یار وصال می طلبد. چون دختر از وی کابین می خواد و او را سیم و زر نیست، می پذیرد که برایش یک سال خوکبانی کند. باقیمانده مریدان دوباره شیخ را نصیحت و ملامت می کنند اما چون از هدایت وی ناامید می شوند، به کعبه برمی گردند.

مریدی از مریدان که هنگام سفر شیخ به روم در کعبه نبوده است باخبر می شود، و مریدان را مورد عتاب قرار می دهد که چرا از شیخ پیروی نکرده اند و به آنها می گوید که باید به روم برگردم. دور از شیخ معتکف می شوند و چهل شبانه روز به نیایش و راز و نیاز می پردازند تا خداوند شیخ آنها را نجات دهد. دعای آنها اجابت می شود، و صبحگاه آن مرید اصلح پیامبر (ص) را تبسم کنان در خواب می بیند، پیامبر به وی مژده خلاص شیخ را می دهد. همه به سوی شیخ می روند، و می بینند که شیخ ناقوس مغان از گردن افکنده و زنار از کمر گسسته است، شیخ غسل می کند و خرقه می پوشد و همراه مریدان راه کعبه پیش می گیرد. دختر ترسا در خواب می بیند که آفتاب در کنارش افتاده و با او می گوید که از پی شیخ روان شو و مذهب او گیر. دختر از خواب برمی خیزد و در پی شیخ روان می شود. شیخ از درون دل آگاه می شود و دوباره برمی گردد. همه با شیخ برمی گردند و دختر را که لنگ لنگان قدم پیش می نهاد می بینند، دختر چون شیخ را می بیند بیهوش می شود؛ شیخ چون او را بدان حال می بیند بر چهره اش اشک می افشاند و دختر به هوش می آید. آن گاه دختر در پای او می افتد و می گوید: بر من اسلام عرضه کن، شیخ اسلام را عرضه می کند؛ آن دختر از ذوق ایمان بی قرار می شود.

از اینجا به بعد اختلاف در روایت داریم: عطار بر آن است که دختر ترسا همان جا می میرد و دفن می شود و شیخ و پیروان او راه مکه پیش می گیرند.^۷ تحفه الملوك و داستان

^۷ . عطار نیشابوری، منطق الطیر ۱۳۸۷، ۱۴۳

های مشابه برآنند که دختر مسلمان می شود و با شیخ راه کعبه پیش می گیرد و داستان به وصال دختر ترسا و شیخ صنعان می انجامد^۸.

تحلیل داستان

آغاز عشق شیخ صنعان از راه رؤیا است. شیخ مکررا در خواب می بید که نزد بت (زیبارو) سجده می کند. او، نادیده، به آن زیبارو دل می بازد در حالی که از ماهیت او بی خبر است. به بیان دیگر، رؤیای بت عبارت است از عشق مجازی و عشق، از راه تخیل و رؤیا در خواب آغاز می شود. اینجا همانند عشق عذری، عشق را روی قضای آسمانی است، اما در تفاسیر عرفانی، شیخ، به قضای الهی، گمراه می شود نه عاشق. شیخ صنعان در این مورد چنین می گوید :

چون پدید این خواب، بیدار جهان	گفت "دردا و دریغا این زمان"
یوسف توفیق در چاه اوفتاد	عقبه ای دشوار در راه اوفتاد
من ندانم تا از این غم جان برم	ترک جان گفتم، اگر ایمان برم ^۹

راه افتادن شیخ سوی روم برای یافتن ماهیت بت (زیبارو) ضمن تلاش مجدانه برای عشق حقیقت آن است. با توجه به سخن آریستوفان در رساله مهمانی افلاطون که می گوید : "هر انسانی مدور بود، خدا هر یک از آنها را به دو بخش تقسیم کرد، از آن پس هر نیمه از موجود مدور، آرزومند اشتیاق نیمه گمشده خود است"^{۱۰}. شاید شیخ به دنبال نیمه خود بوده است. اما بنا به تفسیر عرفاء، عارف، خلاف خواسته‌ی دل، نتواند کرد. او چنین می‌گوید :

می ببايد رفت سوی روم زود	تا شود تعبیر این معلوم زود ^{۱۱}
--------------------------	--

عشق شیخ از نگاه اول به زیبایی معشوق مشاهده می شود. عشق شیخ یک طرفه است و معشوق، بی خبر از دل باختگی شیخ است. به خاطر دین شیخ تلاش مجدانه برای جلب توجه معشوق از طریق ایستادن در برابر منظر معشوق و آرزوی دیدار او می کند.

در این داستان مضمون بی توجهی شیخ به پند و اندرز ناصح و مشفق مشاهده می شود، مریدانی که شیخ را نصیحت می کنند، ناصح و مشفق هستند و شیخ به نصیحت آنها مبنی بر صرف نظر از معشوقه و پند و اندرز آنها بی توجهی می کند.

و هم تصویر حالت ناامیدی عاشق، به علت بی توجهی معشوق به دل باختگی و شیفگی وی مشاهده می شود، زیرا عشق هنوز یک طرفه است؛ راستگویی شیخ در عشق، وی را به پیوستگی یاد معشوق مبتلا می سازد. در اینجا نیایش شیخ مانند نیایش شیرین است

^۸ . غزالی، ابوحامد، ۲۹۶

^۹ . عطار نیشابوری، منطق الطیر ۱۳۸۷، ۱۳۸

^{۱۰} . فروغی، ضیافت افلاطون ۱۳۸۶، ۸۰-۸۶

^{۱۱} . عطار نیشابوری، منطق الطیر ۱۳۸۷، ۱۲۸

که از خدا می خواست دل خسرو را نرم کند. و به وصال وی بیاید. شیخ در حال نیایش، از رنج انتظار چنین می گوید :

یا رب امشب نخواهد بود روز یا رب این چندین علامت امشب است یا ز آهم شمع گرون مرده شد شب دراز است و سیه، چون موی او می بسوزم امشب از سودای عشق عمر کو، تا وصف غمخواری کنم؟ رفت عقل و رفت صبر و رفت یار	شمع گردون را نخواهد سوز یا مگر روز قیامت امشب است یا ز شرم دلبرم در پرده شد ور نه صد ره مردمی، بی روی او می ندارم طاقت غوغای عشق یا به کام خویشتن، زاری کنم ^{۱۲} این چه عشق است، این چه درد است این چه کار؟ ^{۱۳}
---	---

اینجا مضمون "تصویر حالت ناامیدی و شکایت از دوری معشوق" مشاهده می شود. دختر ترسا خود را نسبت به عشق شیخ، به نادانی می زند؛ لذا ملاقات عاشق با معشوقه اش و ابراز عشق خود نسبت به اوست. ضمن فاش شدن راز عشق، استواری شیخ بر عشق دختر در همین ملاقات نیز آشکار است زیرا معشوقه با زبان تند با وی رفتار می کند. محاوره عاشق و معشوقه چنین است :

خویشتن را اعجمی ساخت آن نگار کی کنند ای از شراب شرک مست گر به زلفم شیخ اقرار آورد	گفت ای شیخ از چه گشتی بی قرار؟ زاهدان، در کوی ترسایان، نشست؟ هر دمش دیوانگی را آورد ^{۱۴}
---	---

اینجا چنان که در اغلب داستان های عاشقانه فارسی ملاحظه کرده ایم، عاشق برای پنهان کردن راز عشق کوشش نمی کند؛ حتی برای برملا شدن آن، تلاش کرده است؛ لذا اینجا مضمون "فاش شدن راز عشق" مشاهده می شود. پیر بودن عاشق، اولین عوامل بازدارنده از وصال به حساب می آید و این بزرگسالی، دختر را به تعجب و ناباوری می کشاند، شیخ عاشق تلاش خود را می کند برای قانع کردن معشوقه و می گوید :

عاشقی را چه جوان چه پیرمرد	عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد ^{۱۵}
----------------------------	--

و به هر حال گذشتن شرط ناباورانه برای فرار از دست شیخ، تا او را ناامید کند و نیز نشانه از راستگویی عشق او، یکی از عوامل بازدارنده شمرده می شود. دختر ترسا چنین می گوید :

گفت دختر گر تو هستی مرد کار سجده کن پیش بت و قرآن بسوز	چار کارت باید کرد اختیار خمر نوش و دیده از ایمان بدوز ^{۱۶}
---	--

^{۱۲} . همان، ۱۳۰

^{۱۳} . همان، ۱۳۱

^{۱۴} . همان، ۱۳۲

^{۱۵} . همان، ۱۳۳

عاشق خواسته معشوق را عملی می‌کند و چون در کنار دلبر به سر می‌برد، نمی‌تواند شکایا و خویشندار بماند و اشتیاق خود را چنین به او ابراز می‌کند:

گفت بی طاقت شدم ای ماهروی از من بیدل چه می‌خواهی بگوی^{۱۷}

دل دختر ترسا به حال شیخ عاشق می‌سوزد و چاره اندیشی می‌کند که:

گفت کابین را کنون ای ناتمام خوک وانی کن مرا سالی مدام
تا چون سالی بگذرد، هر دو به هم، عمر بگذرایم در شادی و غم^{۱۸}

اینجا هم مضمون "وجود عوامل بازدارنده بیرونی: فقر درونی: مهریه و کابین" مشاهده می‌شود. ناامیدی شیخ را خوکبانی و ناز معشوقه، شعله عشق را درون وی به شمع بی فروغ تبدیل می‌کند. این حالت نزد عاشقان عذری وجود دارد که وقتی از ناز معشوقه دلخور می‌شوند، از باب عتاب به او، مدتی از معشوقه دوری می‌جویند. اما به تفسیر عرفا، شیخ توبه می‌کند. اینجا مضمون "عتاب به معشوق و دوری از او" مشاهده می‌شود.

عشق عاشق، شعله ای در درون دختر ترسا می‌افروزد. معشوق به یاد عاشق می‌افتد و احساسات درونی عاشقانه، او را به سمت عاشق می‌کشاند. آفتاب گرچه در متون عرفانی نماد حقیقت و روشنایی است؛ اما در عشق عذری نمادی از زیبایی معشوق و بروز احساسات درونی عاطفه عاشق است و در واقع رؤیای آفتاب، عبارت از احساس نیاز به معشوق است.

شیخ عاشق که هنوز شعله عشق در دل باقی مانده است، از دیار یار دوری نمی‌کند. آوازه عشق در دل وی به جوش می‌آید و از او می‌خواهد بازگردد. اما در تعبیر عرفا این حالت "الهام غیبی" نامیده می‌شود. عطار اینجا برخلاف اصل داستان تحفه الملوك، الهام غیبی را چنین تفسیر کرده است تا داستان رنگ عرفانی بگیرد:

شیخ را اعلام دادند از درون کآمد آن دختر ز ترسایی برون
باز گرد و پیش آن بت باز شو با بت خود همدم و همساز شو^{۱۹}

مسلمان این سخن، ساخته عطار است. بت دوم، نشانه احساسات عاطفی عاشق است. عاشق نمی‌تواند معشوقه خود را رها کند و آوازه دل، خود همین حرف را می‌زند که برگردد و با معشوقه همساز شو. اینجا مضمون "ریشه دار شدن تدریجی عشق به مرور زمان و وفاداری و استواری در عشق" مشاهده می‌شود.

اشک ریختن شیخ صنعان بر معشوق، نشانه غمت، استواری و وفاداری در عشق است و این ملاقات میان عاشق و معشوق، از عقیف ترین و دلکش ترین فرازهای این داستان به

^{۱۶} . همان، ۱۳۴

^{۱۷} . همان، ۱۳۵

^{۱۸} . همان، ۱۳۶

^{۱۹} . خواجهی، وحدت هندی منظومه های عرفانی شیخ صنعان و دختر ترسای ۱۳۸۷، ۱۴۲

شمار می رود. دختر ترسا از شیخ عاشق شرم دارد؛ لذا برای همه می و همسازی شیخ در این ملاقات به او می گوید :

گفت از تشویر تو جانم بسوخت
برفکن این پرده تا آگه شوم
بیش از این در پرده نتوانم بسوخت
عرضه کن اسلام تا باره شوم^{۲۰}

پایان داستان به روایت عطار، به دوری و جدایی می انجامد و عاشق و معشوق به وصال نمی رسند. اما به روایت تحفه الملوك، عاشق و معشوق به وصال می رسند. اینجا مضمون در دوری و جدایی هر دو عاشق مشاهده می شود.

تحلیل مقایسه ای مضامین عشق عذری در دو داستان

سه تن از شخصیت های دو داستان تاریخی می باشند که تاریخ تولد یا وفات آن ها مشخص است. بررسی نقش مایه ها و کنش های داستانی هر دو روایت و تقطیع مضامین عاشقانه حاکی از موارد زیر است :

۱- آغاز عشق

در داستان شیخ صنعان آغاز عشق، از راه رویاهای مکرر شیخ صنعان بود که دختر رومی را در خواب می دید؛ و این از ویژگی های داستانی عشق در ادبیات غنایی به ویژه عرفانی است، اگر هم داستان با رویایی آغاز نشود حتما در چهارچوب داستان وجود دارد. زیرا رویاها و خواب ها جایگاه والایی نزد عرفا و متصوفه دارند به این خاطر شیخ صنعان را سر شار از غم و حیرت و تعجب می یابیم در حالی که وی این رویا را چنین باز گو می نماید

گفت: دردا و دریغا این زمان
عقبه ای دشوار در راه اوفتاد
ترک جان گفتم اگر ایمان برم^{۲۱}

چون بدید این خواب بیدار جهان
یوسف توفیق در چاه اوفتاد
من ندانم تا از این غم جان برم

اما داستان عشق عبدالرحمن ناسک از طریق شنیدن صدای معشوقه آغاز می شود و شنیدن سماع نیز جایگاه ویژه ای نزد عرفا، زاهدان، شاعران و ادیبان دارد، و آن چه برای ما مهم است دیدگاه شاعران در خصوص سماع است زیرا سماع نزد عرفا بر عکس شاعران دارای حالت ها و مراتب متعددی است و آن چه در این جا به آن می پردازیم سخن شاعر بشاربن برد (۹۶-۱۶۸ ه.ق) است

یاقوم أذنی لبعض الحي عاشقة
و الأذن تعشق قبل العين أحيانا^{۲۲}
ترجمه: ای مردم گوشهایم عاشق یکی از دختران محله شده است گاهی گوش قبل از چشم عشق می ورزد .

^{۲۰} همان، ۱۴۲

^{۲۱} عطار نیشابوری، منطق الطیر ۱۲۸، ۱۳۸۷

^{۲۲} اصفهانی، الاغانی، بی تا، ج ۶، ۲۴۲

عشق از راه شنیدن صدای محبوب یا توصیف آن در ادبیات فارسی و عربی مشهور است داستان خسرو و شیرین و گل نوروز آغاز آنها از راه شنیدن وصف معشوق است و همچنین در عربی داستان عشق یزید به حبابه و ارینب اینچنین بود، بیشتر داستانهای مشهور عاشقانه در ادبیات عربی با نگاه یا دیدار محبوب و سخن گفتن با او آغاز می شود زیرا در جان و روان انسان اثر بیشتری دارد. پس آغاز عشق، تجلی زیبایی ظاهری است. در رویا یا سماع (شنیدن) برای هر دو عاشق به اعتبار این که عبدالرزاق بن همام شیخ عارف و عبدالرحمن بن ابی عمار زاهد ناسک است. مضمونی که در این جا مشاهده می شود این است که در عشق، تعجب و تامل برانگیز است که با عفت احاطه گردیده و هیچگونه شهوت زود گذری با آن همراه نیست.

۲- افشای راز عشق و موضع گیری رفقا

در هر دو داستان هر دو عاشق شیخ صنعان و عبدالرحمن ناسک در برابر خانه ی معشوق ایستادند، یکی در انتظار دیدار و دیگری به آواز معشوقه گوش فرا می دهد. با این وضعیت علائم عشق اشکار شد و در میان اطرافیان عشقش مشهور گشت. در عکس العمل دوستان شیخ صنعان که مریدانش باشند تفاوتی ملاحظه می نماییم آنها گاهی او را پند می دهند و گاهی برای این کارش او را سرزنش می نمایند به این دلیل وی از حالت خود چنین دفاع می نماید:

خیز خود را جمع کن اندر نماز	آن دگر گفتا که ای دانای راز
تا نباشد جز نمازم هیچ کار	گفت کو محراب روی آن نگار؟
یک نفس درد مسلمانیت نیست	ان دگر گفتا پشیمانیت نیست
تا چرا عاشق نبودم بیش ازین	گفت کس نبود پشیمان بیش ازین
از تو رنجورند و مانده دل دونیم	آن دگر گفتش که یاران قدیم
دل زرنج این و آن غافل بود	گفت چون ترسا بچه خوشدل بود
در حرم بنشین و عذر خود بخواه	آن دگر گفت این زمان کن عزم راه
عذر خواهم خواست دست از من بدار ^{۲۳}	گفت سر برآستان آن نگار

اما دوست عبدالرحمن ناسک که ارباب سلامه می باشد به ناسک ابراز دوستی می نماید و بر دیدار با سلامه به او کمک می کند و عبدالرحمان ناسک در مخفی نمودن عشق و شیفتگی اش به سلامه از کسی که به او یاری می رساند تلاش نمود. و در وارد شدن به مجلس آواز سلامه درنگ نمود. برعکس شیخ صنعان که تلاش در پنهان نمودن عشقش نداشت بلکه به صراحت به دوستانش گفت که وی در عشق دختر گرفتار شده است و ملامت وی هیچ سودی ندارد.

این امر شگفت اور نیست زیرا عاشق در داستانهای عاشقانه فارسی معمولاً در پنهان کردن عشق خود تلاش نمی کند. حتی گاهی برعکس تلاش در جلب توجه دیگران دارد و به سخنانی که اطرافیان خواهند گفت اهمیت نمی دهد این ویژگی را در بیشتر داستانهای عاشقانه ی فارسی ملاحظه می کنیم، همچون داستان سیاوش و سودابه شیرین و خسرو و یس و رامین و

^{۲۳} عطار نیشابوری ۱۳۸۷، ۱۳۱-۱۳۲

مضمونی که در این جا مشاهده می شود آشکار شدن عشق است با توجه به تلاش ناسک برای پنهان کردن آن و تلاش شیخ برای ابراز آن .

۳-اولین دیدار با معشوق و درخواست ازدواج

نا امیدی شیخ صنعان به سبب جدایی و دوری از معشوق است اما به محض این که دختر را ملاقات نمود عشق خود را بازگو کرد و به او پیشنهاد ازدواج داد، این نشان لازمه ی عشق عذری می باشد. نظر بعضی محققان مبنی بر این که عشق عذری با ازدواج مخالف است صحیح نیست^{۲۴} اما ناسک از همان نگاه اول تسلیم عشق می شود و به پیروزی این عاطفه و تسلطش بر او اعتراف می کند و می گوید :

قد كنت H عذل في السفاهة أهلها فأعجب لما تأتي به الأيام
فاليوم أعذرهم و أعلم أنما سبل الضلالة و الهدى أقسام^{۲۵}

ترجمه :اقوام معشوقه را برای کار ناروا ملامت می کردم ،و از حوادث روزگار در شگفتم امروز آنها را معذور می دارم که راه های گمراهی و هدایت را متفاوت می دانم

این عیاشی، خوش گذرانی و آسایشی که به عنوان سفاهت آن را رقم زد از آن چه که شیخ صنعان در رویا به عنوان مشکل مطرح نمود ، دور نیست ،با این وجود ناسک فقط به دیدار و همنشینی با معشوقه اکتفا نمود و در داستان اشاره ای به درخواست ازدواج وی و همچنین خریدنش از سرورش ننمود شاید نزدیکی او به معشوقه و انس گرفتنش با او سبب فراموشی طلب وصال یا خریدنش از سرورش شد . و این وضعیت عاشقان عذری است زیرا در وهله ی اول در پی ازدواج نمی باشند مگر این که رقیبی یا خطری را ببینند که عشقتان را تهدید می نماید برعکس شیخ صنعان که در نخستین دیدار با دختر ترسا به او پیشنهاد ازدواج می دهد

شیخ گفتش چون زبونم دیده ای لا جرم دزدیده دل دزدیده ای
یا دلم ده باز یا با من بساز در نیاز من نگر چندین مناز
ای لب و زلفت زیان و سود من روی و کویت مقصد و به بود من
روزگار من بشد درانتظار گر بود و صلی ببايد روزگار
چند نالم بردرت در باز کن یک دم با خوشتن دمساز کن^{۲۶}

مضمونی که ملاحظه می شود تلاش ناسک برای دیدار معشوق و طلب وصال همراه با تصویر حالت نا امیدی به سبب دوری و جدایی از دختر نزد شیخ صنعان است .

۴-عوامل بازدارنده بیرونی

در آغاز عشق، سن شیخ صنعان کمتر از ۵۰ سال به روایت عطار است و سن عبدالرحمان ناسک اگر به تاریخ وفاتش ووفات سلامه نگاه کنیم هردو عاشق از نظر سن

^{۲۴} العظم ،في الحب والحب العذري ۲۰۰۷، ۱۴۴

^{۲۵} اصفهانی ، الاغانی بی تاج ۸، ۳۳۶. الجواری، الحب العذري تطوره ونشأته ۲۰۰۶، ۱۰۹

^{۲۶} عطار نیشابوری ۱۳۲، ۱۳۸۷، ۱۳۳

و سال بزرگ هستند اما دو معشوق آنها جوان هستند دختر رومی از صراحت عاشق و ابراز عشقش چگونه ترسید و غافلگیر شد و چگونه او را با سخنش از خود دور نمود.

دخترش گفت ای خرف از روزگار
چون دمت سرداست دمسازی مکن
ساز کافور و کفن کن شرم دار
پیرگشتی قصد دلبازی مکن
این زمان عزم کفن کردن تو را
بهترت اید که عزم من تو را^{۲۷}

او برعکس سلامه است که به محبوبش خوش آمد گفت و از او استقبال نمود و علت و آن به همراهی و کمک سرورش برای تدارک ملاقات آن دو بر می گردد، و دیگر آن که ناسک در دیدارش انسان معتدلی بود - چون هر دو معشوق در مدینه مشهور بودند - حتما معشوقه از قبل در باره ی عاشق مطالبی را شنیده بود و انس گرفتن معشوقه به عاشق سبب می شود که اشتیاقش به او شعله ورتر شود تا جایی که ناسک آرزوم ی نمود که در کنار سلامه باشد هر زمانی که صدای آوازش را می شنید.

ألا ليت أني حيث صار بهالنوى
و إنى إذا الموت زال بنفسها
جليسا" لسلمى حينما عجز مزهر
يزال بنفسي قبلها حين تقبر^{۲۸}
ترجمه: آگاه باشید کاش هرجا که دوری او را ببرد مرا همنشین سلمی کند تا آن گاه که صدای چنگ شنیده شود؛ و اگر مرگ سراغ او بیاید قبل از این که وارد گور شود آرزوی مرگ می نمایم.

برعکس شیخ صنعان که خود را بر معشوقه تحمیل نموده. و یآوری برای دیدار او با معشوق و کمک به او نیافت. و معشوقه او را نمی شناسد و او معشوقه را بی مقدمه برای ازدواج خواست بدون این که دیدارهای متعددی بین آنها باشد.

در خصوص اختلاف طبقاتی؛ شیخ صنعان فقیهی زاهد و ساکن مکه می باشد و دارای فرهنگ عربی اسلامی است اما راهبه رومی می باشد و در یکی از صومعه هایی که دارای فرهنگ مسیحی است زندگی می کند. اما عشق براین اختلافات می تازد و پیروز می شود و اختلافات طبقاتی و جغرافیایی را از بین می برد اما اختلاف طبقه ی اقتصادی باقی می ماند فقر و فلاکت افی است که به ندرت عشق بر آن چیره می شود.

این تفاوت اجتماعی و مادی در داستان سلامه القس نامحسوس می باشد و فقط اختلاف طبقاتی اجتماعی بین عاشق و معشوق مشاهده می شود. دو داستان در این نقطه با هم مشترک اند. مضمونی که در این جا قابل ملاحظه است. ظهور عوامل بازدارنده بیرونی می باشد که مانع رسیدن دو عاشق به همدیگر می شود. بارزترین آنها تفاوت سن و سال و سپس فقر و در نهایت تفاوت طبقاتی و اجتماعی است.

۵- عوامل بازدارنده درونی

حالت روانی، فکری و فرهنگی، نقش بارزی را در روان عاشق ایفا می کند شیخ صنعان عاشقی کاملاً دلباخته است که در رسیدن به معشوق تلاش مجدانه ای را به کار می

^{۲۷} همان ص ۱۳۳

^{۲۸} ابوالفرج اصفهانی ج ۸، ۳۳۵، جوارى ۲۰۰۶، ۱۱۰

بندداما دختر به وی بی توجهی می نماید و ملتزم به عفت است. پس عشق شیخ یک طرفه است. و این دردناک ترین نوع عشق است. این که شخص را دوست بداری و او تو را دوست نداشته باشد و به او فکر کنی و به تو فکر نکند. برعکس عبدالرحمن ناسک که عشقش از آغاز عشق تأمل و عفت آمیز بود دو طرفه تا حدودی عقل گراست که رنگ دل باختگی و دلدادگی بر آن غلبه دارد. بقس در دام افتادنش به وسیله ی صدای آواز محبوبه را به رغم عبادت و زهدش برای ما به تصویر می کشد.

تمشي بمزهرها وأنت حرام
أنّ السرفيق له عليك ذمام^{۲۹}

إنّ الّتی طرقتک بین رکائب
لتصیّد قلبک أو جزاء مودة

ترجمه: همانا آن معشوقه ای که در کاروانها تو را به وجد آورد با چنگش راه می رود در حالی که تو در لباس احرام خانه ی خدا بودی تا این که قلب تو را شکار کند تا این که قلب تو را شکار کند یا این که با دلدادگی جزای عشق بپردازد به درستی برگردن تو پیمانهای دوستی وجود دارد.

سلامه نیز همین احساسات و یا شاید بیشتر از اینها را برملا نمود و عشقش رنگ حسی و مادی به خود گرفت. و پایان داستان این امر را آشکار می سازد. او عشقش الهی بود و برای خدا عاشق بود. و سلامه برای خود. و قهرمان داستان عطار عشق یک طرفه دارد و این امری است که بیشتر داستانهای عاشقانه در ادبیات فارسی باتوجه به مقدار عشق نزد دو طرف با آن متمایز شده اند. همچون خسرو و شیرین و فرهاد و شیرین و گل و نوروز سیاوش و سودابه و..... این عشق در داستان عربی رواج چندانی نیافت همچون یزید و ارینب دختر اسحاق^{۳۰} یا ابن حزم و کنیز^{۳۱} مضمونی که در این جا می توانست ملاحظه نمود این است که عفت و راستی در عشق عفیف می تواند از جمله بازدارنده های درونی شمرده شود که عاشق راستگو را از عاشق دروغگو برایمان بشناساند.

۶- موانع ازدواج

عوامل بازدارنده بیرونی و درونی چندی باعث سرنگرفتن ازدواج شد. فهم میزان عشق عاشق و یا رهایی از او شروطی را قرارداد. اما حقیقت این است که دو عامل اساسی بازدارنده؛ بزرگی سن و فقر مادی است و می توان از عوامل دیگر در گذشت، به این خاطر دختر در وهله ی اول شرایطی را گذاشت و در وهله ی دوم مهریه ای خواست با آگاهی به این که وی فقیر است در این جا دختر خود مانع ازدواج است و شروط سه گانه اش چیزی جز بهانه ی مخفی کردن سبب اصلی ازدواج که تفاوت سنی و فقر است نمی باشد و شاید این شرایط بافته تخیل داستان پردازان است. اما عبدالرحمن ناسک مانع ازدواجش پابندی اعتقادی و رعایت عرف اجتماعی بود وی عاشقی زاهد بود که به سرحد جنون شیخ صنعان نرسیده بود به این خاطر برای خود مانعی می تراشید که

^{۲۹} اصفهانی ج ۸، بی تا. ۳۳۵ جوازی ۱۱۰

^{۳۰} ناجین ابن قتیبة عبدالله بن مسلم الامامة والسياسة ۲۰۰۹ ج ۱ ص ۲۴۰

^{۳۱} ابن حزم الاندلسی، طوق الحماما ۱۹۹۳ ص ۲۴۹

از معشوقه کامجویی نگیرد. وجود عوامل بیرونی برای شیخ صنعان در فقر و پیری اشکار می شوند و عوامل درونی برای ناسک که در عفت متجلی می گردد.

۷- دیدارهای متعدد

شیخ صنعان به سرحد جنون رسید تا جایی که دین اسلام را ترک نمود و وارد دین مسیحیت شد و تمامی شرایط دختر را پذیرفت تا به وصالش نایل آید، همچنان که مولفان کتابهای عاشقانه روایت می کنند رغبت های معشوقه را اجابت می نماید و این ها از علایم عشق راستین است. این جا عشق و له دلداری و عفت دختر را می بینیم. با توجه به دیدارهای متعدّد شیخ با احساس دوری زیسته است و سخنش را این گونه می یابیم:

این همه خود رفت برگوی اندکی تا تو کی خواهی شدن بامن یکی
چون بنای وصل تو بر اصل بود هرچه کردم بر امید وصل بود
وصل خواهم و اشنایی یافتن چند سوزم در جدایی یافتن^{۳۲}

ما در داستان دوم ناسک به سلامه دل داد همچنان که وی به او دل داد و عشقش را برای سلامه پاک قرار داد و شاعری زبانزد شد و روزهایی با هم زندگی کردند وی شعر می گفت و سلامه آنها را آواز می خواند گویی که دو عاشق با کلمات و تعبیر در آغوش هم قرار می گیرند زمانی که ناسک غزل می گوید و سلامه آواز می خواند:

أهابک أن أقول بذلت نفسي ولو أني أطيع القلب قالاً
حياء منك حتى سل جسمي و شقّ عليّ كتمانِي و طالا^{۳۳}

ترجمه: تو را بزرگ تر از آنی می دانم که بگویم جانم را برای تو نثار کردم و اگر دلم را اجابت کنم می گفت: آن قدر از تو خجالت کشیدم که بدنم علیل شد و پنهان کردن راز عشق مرا رنج و آزار داد و طولانی شد.

با توجه به این تفاوت در دیدارهای متعدد، از نجوای صادقانه کاسته نمی شود، دختری به او دلداری و و عده می دهد، و شیخ سوز دل و عشق خود را بازگو می نماید مضمونی که می توان ملاحظه کرد عفت و راستگویی در عشق است که همراه نجوای عاشقانه در هر دو داستان مشاهده می شود علاوه بر آن تحمل مشقت و سختی از سوی شیخ صنعان است.

۸- آخرین دیدار

شیخ صنعان از ناز و عشوه ی دختر، خسته و ملول نزده می شود و همچنین از خوکبانی که هیچ سودی از آن نمی برد و مدت زمانی که با دختر زیست بی فایده بودو ملال آور؛ در نتیجه وی بدون آگاهی دختر و بدون خداحافظی دختر را رها می کند. برعکس، سلامه که حالت یاس و نومیدی را از جانب عشقش به تصویر می کشد تا جایی که عشقش شعله ورتر شده به اوج می رسد آن چنان که آرزوی در آغوش گرفتنش را دارد

^{۳۲} عطار نیشابوری، منطق الطیر ۱۳۸۷ ص ۱۳۶

^{۳۳} اصفهانی، الاغانی بی تا، ج ۸ ص ۳۳۵

عاشق نمی پذیرد و آرزوی دیدارش را در آخرت دارد پس با او وداع کرده و او را رها می کند همچنان که در این جا ملاحظه می کنیم خود را مورد خطاب قرار می دهد :

ألا قل هذا القلب هل أنت مبصر و هل أنت عن سلامة اليوم مقصر^{۳۴}

ترجمه : هان به این دل بگو آیا تو دارای بصیرت هستی ؟ و آیا امروز از عشق سلامه کوتاه خواهی آمد؟

تصویر حالت ناامیدی و جدایی با گسترده شدن عشق و رسیدن به او ج آن نزد سلامه و چنگ زدن به عفت نزد ناسک است اما ناامیدی و دوری بهره ی شیخ صنعان در این دیدار بود .

۹- عشق ابدی یا عشق گذرا

براساس مقوله ی مشهور که مجاز پل حقیقت است هر دو عاشق در این مرحله انصراف خود را از این عشق ابراز می نمایند و زمان پیش از این عشق را بر می گزینند با تفاوتهایی در راه و روش، شیخ صنعان از عشق دختر توبه می کند و به همراه دوستانش به مکه بر می گردد و علت آن ناامیدی از وصال دختر و خستگی از ناز اوست. اما روش عبدالرحمان ناسک در انصراف از عشق سلامه متفاوت است زیرا سلامه او را عاشق هوس باز گمان کرد به علت تاثیر زندگی اجتماعی در مدینه و به دلیل وجود اشعار عمر بن ابی ربیع که در شهر رایج بود او زهد و ترس از خداوند و امید به آخرت را بر لذت های دنیوی بر می گزیند همچنان که در پایان داستان آمده است او در شعرش معشوقه اش را مورد سرزنش قرار می دهد زیرا عشقش را درک ننمود و به این خاطر می گوید :

في ذلك أيقاظ و نحن نيام
فإذا و ذلأ بيننا احلام^{۳۵}

باتت نُعلِّنا و تحسب أننا
حتى إذا سطع الصباح لناظر

ترجمه : برای ما بهانه تراشی کرده و خیال می کرد ما هوشیاریم اما در خواب مستانه بودیم وقتی افتاب طلوع کرد و صبح به نظارگان روشن گردید آن چه میان ما بوده رویا و خیال گر دیده است .

مضمونی که در این جا می توان ملاحظه نمود علاوه بر عفت و قانع بودن به چیزی اندک از معشوق نزد عبدالرحمان ناسک سرزنش معشوقه است . و عکس العمل شیخ صنعان و دوری از معشوقه به خاطر کارهایی است که از روی جفا انجام می دهد .

۱۰ - پایان داستان

شیخ صنعان از نیمه ی راه به ندای قلبش پاسخ داد و به نزد محبوبه اش برگشت و این در جای خود دلیلی بر استمرار عشق است. همان طور که نزد عشاق عذری است و شواهد متعددی در داستان هایشان وجود دارد که مجال ذکر آنها نیست .

^{۳۴} همان ج ۸ ص ۳۳۶

^{۳۵} همان ج ۸ ص ۳۳۶

عارفان بازگشت شیخ را الهام غیبی می دانند که بر دل عاشق ذات الهی می تابد شاید بتوان گفت شیخ صنعان واسطه ای از در غیب بوده تا به معرفت برسد. دو داستان به جدایی عاشقان می انجامد دختر می میرد و شیخ عاشق به تنهایی و بدون معشوقه به همراه دوستانش به دیارش بر می گردد همچنان که سلامه به تنهایی و بدون عاشقش به همراه سرورش به مدینه برگشت رسیدن عشق به اوج خود نزد دختر و شیخ صنعان می باشد موضوع دیگری که از این دو داستان بر می آید همچنان که نزد عاشقان عذری وجود دارد فراق و جدایی است که بهره ی دو عاشق است و شاید دیدار در آخرت باشد همچنان که از رفتار دختر رومی و حرف عبدالرحمن ناسک هنگام دوری اش از سلامه به آن اشاره نمود.

نتیجه گیری

مشخصه ی بیشتر داستان های عشقی در ادبیات غنایی فارسی آن است که آغاز عشق در اغلب آنها از راه شنیدن وصف معشوقه است و این بر عکس مشخصه ی عشق در ادبیات عربی است که آغاز عشق در آنها از راه نگاه یا دیدار محبوب و سخن گفتن با اوست.

در داستانهای فارسی افشای راز عشق اهمیت خاصی ندارد زیرا عاشق از افشای راز عشق دریغ نمی کند. و این مساله در این داستان به صورت آشکارا بروز یافت زیرا عاشق تلاش خود را در افشای راز عشق به کار می بندد برعکس داستان عربی که در آن عاشق تلاش خود را در پنهان کردن راز عشق به کار می بندد و در داستان ملاحظه کردیم که چگونه عاشق شرمندگی خود را از افشای راز عشق ابراز نمود.

از اختلافاتی که در دو داستان ملاحظه نمودیم آن است که مانع و حجاب رسیدن نامشروع به معشوق در داستان شیخ صنعان دختر رومی می باشد برعکس داستان سلامه القس که مانع و حجاب در آن خود عبدالرحمان قس می باشد -این داستان مارا به یاد داستان خسرو و شیرین می اندازد که مانع حجاب و رسیدن غیرمشروع خود شیرین بود -به همین دلیل یکی از ویژگی های عشق عذری علی رغم تفاوت در هدفهای دو داستان در این جا تجلی پیدا می کند. عطار عشق عذری را به خاطر بیان عشق الهی مطرح نمود و از آن به عنوان مجاز پل حقیقت یاد کرد زیرا در عشق عذری ناامیدی و محرومیت وجود دارد که عاشق را در آتش جدایی و دوری رها می نماید و آن امر سبب لاغری و هذیان گویی می شود وگاهی اوقات به حد جنون می رسد همچنان که برای شیخ صنعان -و قبل از او مجنون لیلی- اتفاق افتاد.

ملاحظه کردیم که در داستان ایرانی عاشق تلاش خود را در وصال معشوق به هر شیوه ای به کار می بندد بر عکس داستان عربی که معشوقه تلاش خود را در وصال عشق به کار می بندد. این امر در داستان عربی بر عفت عاشق بیش از معشوق دلالت دارد و در داستان ایرانی عکس آن صحیح است که از این راه به جایگاه زن و نوع زندگی اجتماعی در آن زمان پی می بریم و این امر اکیدا در داستانهای عشق صادق نمی باشد.

در پایان به عشق عارف که عشقی جنون آمیز بود و بر عکس آن به عشق زاهد که عشقی ملتمز بود و از راه منحرف نشد پی می بریم. عنوان مقاله با مضمون دو داستان به صورت منسجم آورده شد چرا که زاهد در عشق میانه روی پیشه می کند اما شیخ به جنون مبتلا شده و به سبب عشقش از دایره ی اسلام خارج می شود.

هدف روائی در دو داستان تا حدودی از همدیگر متفاوت است داستان شیخ صنعان پند آمیز و عبرت انگیز است

ست و برای کسانی که در مرتبه ی مرید و سالک در تصوف و عرفان باشند و رابطه ی شیخ با مریدانش را شرح می دهد و هدف داستان نمادین و عرفانی است بر عکس داستان سلامه القس که خد پند آموز و عبرت انگیز است جز این که هدف آن تبیین عفت عشق عذری است که در آن عشق بر اساس ذات معشوق و نه برای کامجویی از اوست و همچنین بر تاثیر دین بر دین داران اشاره دارد چرا که زهد و ترس از خداوند دین داران را از انجام گناهان دور نگه می دارد و از این نظر به داستان یوسف و زلیخا شبیه است که ارتباط تنگاتنگ بین عشق عذری و عشق صوفی را بر ایمن نمایان می سازد.

منابع

اصفهانی، ابو الفرج، بی تا. ج ۶، ج ۸ تحقیق عبدالکریم العزبای و عبدالعزیز مطر. مؤسسة جمال للطباعة والنشر. بیروت، دار احیاء التراث العربی.

الجواری، أحمد عبدالستار (۲۰۰۶)، الحب العذري وتطوره ونشأته، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات.

ابن حزم الاندلسي، طوق الحمامة، تحقیق احسان عباس (۱۹۹۳)، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

افلاطون، ضیافت (۱۳۸۶ش)، ترجمه محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران، انتشارات جامی.

العظم، صادق جلال (۲۰۰۷) في الحب والحب العذري، ط ۸، دمشق، دار المدي.

خواجوی، محمد (۱۳۸۷)، وحدت هندي منظومه های عرفانی شیخ صنعان ودختر ترسای، تهران، انتشارات مولی.

عطار نیشابوری، فرید الدین، (۱۳۸۷)، منطق الطیر، تصحیح محمد شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سخن.

غزالی، ابو حامد، (۱۳۴۴)، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، مشهد، مجله دانشکده ادبیات

ناجی، عبدالجبار (۲۰۰۹)، ابن قتیبه بن مسلم الامامة والسياسة، ج ۱، تهران، مکتبه مجلس الشوری الاسلامی.

عشق عذری: عشق عذري يا عشق پاک، منسوب به قبیله «ه بني العذره» بود که عشق را با هوس هاي مادي آلوده نمیکردند. قبیله «ه بني العذره» از قبایل جنوب عربستان بودند و در این عشق شهرت جاودانه اي یافته - اند. به طوري که سه زوج از مشهورترین دلدادگان؛ عروه و عفراء، قیس و لُبني، جمیل و بثينه به این قبیله تعلق دارد. عشقي که در وجود عاشق و معشوق تجسم مي یافت، عشقي دوطرفه و توأم با عفت بود و همواره عشقشان به فراق و ناکامي مي انجامید. از این رو در تعریف عشق عذري گفته اند: عشق عذري، عشقي جسماني است که چون به وصال نمیکشد، مي کُشد و حدیث عشق مربوط به عشق پاكي است که عاشق را به مرتبه شهادت مي رساند.

Examination of applying the Pure Love Concept in the story of Shaikh Sanan and Salama Alqas

Abstract

This paper, as its title shows, is a comparison between Shaikh Sanan story and Salama Al-qas story. Examination of concepts of Shaikh Sanan and Christian maiden story shows that this story has features of pure love and is qualified to be compared with Salama Al-qas. These two stories are examined in terms of romantic concepts and issues regarding to pure love in lyric literature and the connection of pure love (virtual) with true love (actual) in mystical literature

Displaying similarities and differences between these two stories in terms of thinking, cultural, and religious differences of those periods of time will be attracted by researchers' attention to explore other lovely theater with new approach and compare them with each other regarding to pure love.